



بازخوانی آرمان «آزادی» در کلام متفکران و رهبران انقلاب اسلامی (۱)

هر عقیده‌ای ولو زائیده انتخاب انسان باشد احترام ندارد

رهبر معظم انقلاب در بیانیسه گام دوم «آزادی، اخلاق، معنویت، عدالت، استقلال، عزت، عقلانیت و برادری» را آرمان‌های انقلاب اسلامی می‌خوانند که از فطرت انسان برآمده است و به هیچ نسل و جامعه‌ای محدود نیست تا در دورهای پدر خشد و در دورهای دیگر افول کند. این آرمان‌ها هر چند به گفته رهبر انقلاب محدود به هیچ جامعه‌ای نیستند اما در هر مکتب و باوری تعاریف خاص خود را دارند و راه نیل به آنها نیز به نسبت آن تعریف متفاوت می‌شود. در این شماره از صفحه «گام دوم» به بازخوانی آرمان «آزادی» در کلام متفکران و رهبران گفتمان انقلاب اسلامی پرداخته‌ایم. آزادی دارای شئون مختلفی اعم از آزادی بیان، آزادی رفتار، آزادی اندیشه و آزادی عقیده است و درباره هر یک از این شئون می‌توان ساعت‌ها حرف زد که در این صفحه نمی‌گنجد. در آنچه که پیش‌رو دارید تلاش شده‌است از هر یک از اندیشمندان کلامی متفاوت آورده شود تا ابعاد مسئله در تعریف «آزادی» مشخص و مرز آن با آزادی غربی روشن گردد. امید است در شماره‌های آتی به وجوه مختلف این آرمان بلند اسلامی و انسانی بیشتر بپردازیم.

امام خمینی

آزادی یک نعمت بزرگ الهی است... یک امانت الهی است که خداوند نصیب ما کرد^(۵۸/۳۱۱) [الله] مسئله‌ای نیست که تعریف داشته باشد. مردم عقیده‌شان آزاد است. کسی الزامش‌ان نمی‌کند که شما باید حتماً این عقیده را داشته باشید. کسی الزام به شما نمی‌کند که حتماً باید این راه را بروید. کسی الزام به شما نمی‌کند که باید این را انتخاب کنی. کسی الزام‌تان نمی‌کند که در کجا مسکن داشته باشی، یا در آنجا چه شغلی را انتخاب کنی آزادی یک چیز واضحی است.^(۵۸/۷۳) آزادی در حدود قانون است، بنابراین، این توهم که خب حالا جمهوری اسلامی شده است و حالا هر کسی خودش هر کار می‌خواهد بکند، آزادی شده است و آزاد هر کاری بخواهد بکند، اینها نیست. آزادی در حدود قانون است، یعنی آن مقداری که خدای تبارک و تعالی به ما آزادی داده است در آن مقدار آزاد هستیم. آزاد نیستیم که فساد بکنیم، آزاد نیستیم که کارهای خلاف عفت بکنیم. هیچ انسانی آزاد نیست که کار خلاف عفت بکند. هیچ انسانی آزاد نیست که ایذا کند برادر خودش را. آزادی در حدود قانون است. آن مقداری است که این مقدار آزادی که خدای تبارک و تعالی به مردم داده است بیش از آن آزادی‌هایی است که دیگران داده‌اند. آنها آزادی غیرمنطقی داده‌اند و اینجا آزادی منطقی است. آنهایی که آنها داده‌اند آزادی نیست؛ آزادی باید منطقی باشد، روی قانون باشد.^(۵۸/۴۲) پس آزادی – که گفته می‌شود که مطبوعات آزادند، بیان آزاد است– معنایش این نیست که مردم آزادند که هر کاری می‌خواهند بکنند؛ مثلاً آزادند دردی بکنند، آزادند به فحشا بروند، آزادند مراکز فحشا درست کنند. این آزادی آزادی غربی است – البته به استثنای دردی‌اش – این آزادی غربی [است] که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد

هر عقیده‌ای احترام ندارد



آزادی کلی به این معنی صحیح است که نباید مانع بروز استعدادهای بشر شد؛ دیگر به این معنی صحیح است که بسیاری چیزهاست که با جبر نمی‌توان به بشر تحمیل کرد و دیگر به این جهت است که بشر موجودی است که باید بالاختریار و در صحنه تنازع و کشمکش به کمال خود برسد اما آزادی به معنی اینکه نباید مزاحم خواب بشر شد، غلط است. فروید به عنوان افتخار بزرگی برای خود می‌گوید: «بعد از مدت‌ها فهمیدم از کسانی هستم که مزاحم خواب بشر شده‌ام.» با اینکه در این جهت هم اشتباه کرده است اما این تهمت را به خود زده است... ایجاد مانع برای رشد طبیعی یک گیاه مثل اینکه گلی را در سایه یا در محیط تنگ و کوچک از لحاظ قرار دهم؛ کار ناپسند و تجاوز به حق است اما چون مقرون به شعور از طرف گل نیست، ظلم نیست و در حیوان اگر مستلزم اینا باشد ظلم است والا نه. اما به مصرف انسان رساندن گیاه یا حیوان به هیچ نحو ظلم نیست. پس این بحث که اقبالاً طرح شد [که] آیا آزادی از مختصات انسان است یا نه، به این صورت باید حل شود که معنی آزادی لزوم عدم ایجاد مانع است؛ این لزوم فقط درباره انسان صادق است و درباره گیاه به هیچ نحو صادق نیست هر چند گیاه هم دارای حقوقی است و درباره حیوان فقط آنجا که موجب اذیت در کار باشد نباید ایجاد اذیت و آزار کرد ولی این معنی غیر از آزادی مصطلح است، پس آزادی از مختصات انسان است.

آزادی را علاوه بر آزادی دیگران، مصالح خود فرد و همچنین مصالح اجتماعی می‌تواند محدود کند؛ زیرا لازمه حق طبیعی و حیثیت ذاتی انسان لزوم احترام است، اما لازمه لزوم احترام کاری به کار او نداشته نیست، بلکه لازمه آن این است که هر عملی که استعدادهای طبیعی را رشد بدهد جایز بشماریم. در

بکند و لو اینکه فحشا باشد، ولو اینکه یک کارهایی باشد ناشایسته.^(۵۸/۳۸) این آزادی، مملکت را بر باد می‌دهد. این آزادی... دیکته شده است برای اینکه مملکت را ببلعند و جوان‌های ما را فاسد کند، آزادی که راه را برای مستکبرین باز کند، آزادی که ملت ما را تا آخر به بند بکشد... برای حدود آزادی چیزی قائل نیستند. ب‌بندوباری را آزادی می‌دانند. فساد اخلاق را آزادی می‌دانند. فحشا را آزادی می‌دانند... می‌خواهند جوانان ما را بی‌تفاوت بار بیاورند. آنها با اسم آزادی که در مغز این جوان‌ها می‌اندازند می‌خواهند شما را تحت حمایت خودشان قرار بدهند و آزادی را از شما سلب بکنند.^(۵۸/۱۰۹) اینطور آزادی در ایران نمی‌تواند باشد. آزادی در حدود قانون باید باشد. قوانین اسلام را باید ملاحظه کرد؛ در چارچوب قوانین اسلام، در چارچوب قانون اساسی، بیان آزاد و بحث آزاد. این اشتباهی است که می‌کنند.^(۵۸/۳۸) در مملکت ما آزادی اندیشه هست. آزادی قلم هست. آزادی بیان هست.^(۵۸/۷۳) اسلام بیش از هر دینی و بیش از هر

ریشه آزادی در فرهنگ اسلامی، جهان‌بینی توحیدی است. اصل توحید با اعماق معانی ظریف و دقیقی که دارد، آزاد بودن انسان را تضمین می‌کند؛ یعنی هر کسی که معتقد به وحدانیت خداست و توحید را قبول دارد، باید انسان را آزاد بگذارد... ریشه آزادی در اسلام عبارت است از: شخصیت و ارزش ذاتی انسان که بنده هیچ کس غیر خدا نمی‌شود و در حقیقت ریشه آزادی انسان توحید و معرفت خدا و شناخت خداوند است. ریشه آزادی در اسلام انواع و اقسام آزادی‌های تازه‌ای را برای انسان به بار می‌آورد. دیگر انسان آزاد در فرهنگ اسلامی نمی‌تواند و حق ندارد از غیر خدا اطاعت کند، لذا شما می‌بینید انبیا همه و به‌خصوص اسلام روی عبودیت انحصاری پروردگار تکیه کرده‌اند. قرآن خطاب به اهل کتاب – یعنی یهود و نصاری – این پیشنهاد را زمان پیغمبر مطرح می‌کند... [که] ابیابید بر یک کلمه با هم توافق کنید و آن این است: «لَا تُعْبِدُ إِلَّا اللَّهَ» غیر خدا هیچ کس دیگر را عبادت نکنید... «بعد به این اکتفا نمی‌کند، با جمله دیگری عبودیت خدا را روشن‌تر می‌کند: «و لا تُشْرِكْ به شیءا» هیچ چیزی را – نه فقط هیچ کسی را – شریک خداوند قرار ندهید» یعنی خواست‌ها، هوی‌ها، هوس‌ها، خودخواهی‌ها، خودرأیی‌ها، استبدادها، سنت‌ها و آداب و عادات غلط جاهلی، هیچ کدام از اینها را ما شریک خدا در عبودیت قرار ندهیم. باز مطلب را در صحنه زندگی روشن‌تر و عینی‌تر می‌کند: «و لا یُتَخَذَ بعضاً بعضاً رباباً من دون الله» هیچ کدام از ما آن دیگری را پروردگار خودمان و آرباب خودمان و سرور خودمان نگیریم. مگر خدا» یعنی فقط سرور همه ما خدا باشد و بس... این آن شعار اسلام است و منشور جهانی اسلام این است. آزادی‌ای که ما دعوت می‌کنیم بشریت را به آن، این است. اگر امروز هم بشر نتواند این آزادی را مورد توجه قرار بدهد و عمل نکند، اگر نظام‌های ساخته نتوانند بر دوش سر سنگینی بکنند، اگر انسان‌های ظالم و خودکامه در سراسر عالم نتوانند انسان‌ها را

امام خامنه‌ای

اسیر و برده خودشان بکنند، اگر کمپانی‌های اقتصادی بزرگ دنیا و شرکت‌های چند ملیتی و کسانی که به خاطر پول و به‌خاطر سود میلیون‌ها انسان را در سراسر دنیا حیران و سرگردان و زندانی خودشان کردند، اگر بشر بتواند سنگینی بار اینها را از دوش خودش بردارد، همان آزادی است که اسلام می‌خواهد. آزادی اسلامی یعنی آزادی از غیر خدا و اسلام که انسان را بنده خدا می‌داند، این رجحان را بر همه ادیان و مکاتب دیگر دارد. در بعضی از ادیان انسان فرزند خداست، این فرزند خدا بودن یک تعارف است، فرزند خداست و اسیر هزاران انسان دیگر؛ این چه جور فرزند خدایی است؟ اسلام می‌گوید انسان بنده فقط خداست، یعنی بنده هیچ کس نباش؛ فرزند هر کی می‌خواهی باش، از کس دیگری اطاعت نکن. جهاد اسلامی اصلاً برای همین است... جهاد برای کشور گشایی... [و]ا به دست آوردن غنائم جنگی نیست، جهاد برای این است که انسان‌ها را از... فرمانبری بندگان و نظام‌های ساخته دست بندگان به اطاعت خدا بکشانند... این آن انسان آزاد‌ایده‌ال است که می‌تواند ادعا کند که من آزادم.

آن انسانی که ادعا می‌کند من آزادم، فقط آزادی‌اش در این است که در خیابان مثل حیوانات جلوی چشم مردم می‌تواند جفتگیری بکند یا آزادی‌اش در این است که صندوقی را آنجا می‌گذارند و تمام امکانات فهم و شعور او را در دست می‌گیرند و او را هُل می‌دهند که برود توی این صندوق به نام یک کسی. یک کار تی، یک ورقه رأیی ببیندازد، آزادی او فقط همین است، اما هزاران اسارت دست و پای او را بسته، این آزاد نیست. این انسان چطور ادعا می‌کند من آزادم؟ اسارت شغل، اسارت نظام‌های فاسد، اسارت هوی و هوس، اسارت‌های پلیسی، اسارت‌های گوناگون ناشی از فشار قدرت‌ها، اسارت اقتصادی به دست تشکیلات‌های گوناگون اقتصادی دنیا. این ملت‌ها... چطور می‌توانند ادعا بکنند که انی که دارند آزادی است، این چه آزادی است؟ این همان چیزی است که اسلام قبول ندارد. آزادی اسلام، ریشه‌اش آزادی انسان از عبودیت هر آنچه غیر خداست. در حالی که آزادی غربی ریشه‌اش... تمینات و تمایلات و خواست‌های پست انسانی یا همه جور خواست انسانی است.^(۵۸/۱۰۹)

«هر چه می‌خواهی بکن و فقط مزاحم دیگران مباش» مهلک است



رسالت‌های الهی است که می‌تواند از منطقه حیوانات جدا شود و بالاتر برود و او نمی‌تواند هم خواهان رشد و کمال باشد و هم به هیچ یک از احکام عقلا و وجدان و رسالت‌های الهی اعتنایی نکند و رفتارهایش برانگیزه هوی و تمایلات بی‌مهار باشد! ثانیاً، آیا شما می‌توانید تصور کنید که انسان در جامعه خطی یولادین پیرامون خود بکشد که تأثیر و تأثر از او بر جامعه به کلی قطع شود؟! اگر چنین تصویری داشته باشید قطعاً باید در انسان‌شناسی خودتان به طور جدی تجدید نظر کنید. به نظر می‌رسد این بیماری مهلک «هر چه می‌خواهی بکن و فقط مزاحم دیگران مباش» از تفکیک نابخردانه مذهب، اخلاق، حقوق و سیاست از یکدیگر ناشی شده که مدتی است با بیمار ساختن ارواح مردم جوامع، آنان را به تبعیدگاه پوچ‌گرایی می‌راند و تا موقعی که این تفکیک در میان جوامع رواج داشته باشد محال است برای مردم از حق و عدالت و آزادی معقول و خرد و وجدان و عشق اعلای انسانی و هدف اعلای زندگی سخنی به میان آورد.

(کتاب دینداری و آزادی تلخیص صفحات ۱۹۳–۱۸۸)

بیش از یک قرن است که برخی از جوامع که خود را متمسک نامیده‌اند، آزادی را به طور مطلق ترویج نموده‌اند. جمله‌ای که این آزادی را بیان می‌کند این است: «فقط مزاحم حقوق دیگران مباش، سپس هر چه می‌خواهی بکن.» در مقابل این جمله ضد انسانی تجارب دائمی اثبات می‌کنند هر گز چنین نبوده است که تمایلات و خواسته‌های انسان، به طور عموم موافق عقل باشد. این همه جرم‌ها و جنایت‌ها با خواسته‌ها و تمایلات بشری انجام می‌گیرد. پس جمله «هر چه می‌خواهی بکن» بنیان‌کن ترس‌ناک‌تری است که به بشریت داده شده است و عاملان این سفارش را می‌توان گنجیزهای ارواح آدمیان نامید. ممکن است گفته شود که همه جرم‌ها و جنایت‌ها از مزاحمت و تعدی به حقوق دیگران ناشی می‌شود و در جمله فوق عدم‌زاحمت و تعدی به حقوق

جمله «هرچه می‌خواهی بکن» را توصیه می‌کنند، نه تنها افرادی را در جامعه مانند کوه آتشفشان می‌سازند، بلکه به خود آن افراد هم خبانت می‌کنند؛ زیرا آنان با توصیه به آزادی مطلق رفتار، عقل و خرد و وجدان و نیر‌های عامل تکامل و ترقی انسان را سرکوب می‌کنند تا نتوانند به راحتی این قرن را قرن دیوانگی بنامند. آزادی رفتار بر دو قسم عمده تقسیم می‌شود: ۱- آزادی رفتار معقول؛ ۲- آزادی رفتار نامعقول. طبیعی قانونی باشد، آزادی در چنین رفتاری، آزادی معقول است و اگر نباشد، آزادی در چنین رفتاری، نامعقول است. ممکن است گفته شود: «این چه تکلفی است که شما به عهده‌اسن‌ها لازم می‌کنید که باید رفتار خود را مطابق اصل و قانون بسازند؟! وقتی انسان مزاحم دیگری نباشد دلیلی ندارد که خود را در تنگنای قانون بفشارد.» پاسخ این گفتار بسیار روشن است؛ زیرا اولاً مگر خود انسان موجودی قابل رشد و کمال نیست؟ ما می‌دانیم و همه مکتب‌ها و متفکران نیز پذیرفته‌اند که انسان فقط با پیروی از عقل و وجدان و

علامه جعفری



او را آزاد می‌کند و او را در مسیر تکامل رهبری می‌کند ولو زائیده انتخاب خود انسان‌ها نباشد باید به انسان عرضه داشت و اگر امکان تحمیل دارد باید تحمیل کرد. علیهذا کوروش که می‌گویند به بابلی‌ها آزادی داد که به معابد خود بروند، از لحاظ سیاسی اگر عمل مهمی کرده است از لحاظ انسانی کار ناصوابی انجام داده است. کار صواب کار ابراهیم بود که رفت و بت‌ها را با تبر شکست.

آزادی که به عقیده ما تکلیف است از آن جهت که مکلف خود شخص است درباره خود یا دیگران نسبت به او، بر دو قسم است: آزادی معنوی و آزادی اجتماعی. آنجا که انسان مکلف است که خود را برده و بنده خرافات فکری یا هواهای نفسانی قرار ندهد آزادی جنبه درونی و باطنی دارد و آنجا که دیگران مکلفند که نسبت به او و راه و مسیر او قید و بندی ایجاد نکنند آزادی جنبه خارجی و بیرونی دارد.

(جلد ۲۴ مجموعه آثار تلخیص صفحات ۱۲۴ – ۱۲۰)